

دانشگاه فرهنگیان

فصلنامه علمی - تخصصی

پژوهش در آموزش تاریخ

سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۹

بزرگمهر، حکیمی اندرزگو

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۱۲

علی عزیزیان^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۵

چکیده

در تاریخ کشورها همواره بزرگانی وجود داشته‌اند که مردم هر عصر به وجود آن‌ها بر خود می‌بالند و به آنان افتخار می‌کنند. این بزرگان به واسطه‌ی اقداماتی که انجام داده‌اند به مرور زمان برای عموم مردم به شخصیت‌هایی اسطوره‌ای تبدیل شده‌اند. یکی از شخصیت‌هایی که نماد حکمت و خرد در جمع دیوانسالاران ایرانی بود و زندگی او تا حدی گرفتار افسانه و ابهام شده بزرگمهر حکیم است. در تاریخ و ادبیات ایران زمین جملات قصار حکمی، اخلاقی، فلسفی و همچنین اندرزها و حکایت‌های زیادی را به او نسبت داده‌اند که بر خرد و دانایی و میهن‌دوستی وی تأکید می‌کند. انسان ایرانی، ارزش‌های انسانی و متعالی خود را به نقل از بزرگانی عرضه داشته است که در تاریخ و در ساحت افسانه، نمونه و الگوی درایت، تدبیر و هوشمندی بوده‌اند. بدون تردید در این میان بزرگمهر حکیم از تابناکترین چهره‌ها محسوب می‌شود. وی از جمله قهرمانانی بود که به جمع شهیدان اندیشه پیوست و حالت اسطوره پیدا کرد. بنابراین ضرورت دارد شخصیت وی از افسانه تا واقعیت مورد کندوکاو قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: بزرگمهر، حکیم، انوشیروان، ساسانیان، وزارت

مقدمه

در تمام اعصار تاریخ ایران، اهرم قدرت دو جهت داشته است، یکی پادشاه و دیگر مردم. وزیران و مشاوران سیاسی کوشش داشته‌اند از اصطکاک میان دو اهرم قدرت بکاهند، اما خود در این میانه فنا می‌گشتند. یکی از این دانایان که به حکم تقدیر چند صباحی را در شغل حساس و پر مخاطره دیوانی گذرانید، بزرگمهر حکیم بود که توانست با خردورزی و درایت، امور کشور را سامان دهد. از آنجا که میوه خودکامگی ایجاد خفقان و فتنه است، درگیری میان استبداد و مشاوره همواره یکی از مسائل مهم حکومتی بوده است. صدها وزیر داشته‌ایم که از آنان نامی در تاریخ نیست و تنها تعداد محدود و معدودی هستند که صاحب دکترین، فکر و ایدئولوژی بوده و در معارضه میان مردم و پادشاهان قرار گرفته‌اند. در این معارضه وزیرانی که جانب مردم را گرفته و پادشاهان را به عدل و مدارا، همراهی کرده‌اند، اغلب سر خود را در این راه بر باد داده‌اند و جان بر کف نهاده‌اند.

روش و پیشینه تحقیق

پژوهش حاضر با تکیه بر منابع تاریخی و از طریق پژوهش کتابخانه‌ای به صورت توصیفی - تحلیلی به نگارش در آمده است. نویسندگان دوره‌ی اسلامی از فردوسی گرفته تا مسعودی، بناکتی، ثعالبی، بیهقی، نظام‌الملک و... هر کدام به گزارش در مورد شخصیت بزرگمهر پرداخته‌اند. اما بسامد آشفتگی‌های گزارش احوال بزرگمهر موجب شده است که غریبان معاصر، وجود او را افسانه بپندارند؛ در حالی که در تاریخ و ادب ایران پس از اسلام وجود بزرگمهر در کنار انوشیروان انکار ناپذیر است. پژوهش‌های متعددی پیرامون بزرگمهر صورت گرفته است، از جمله کریستن سن دانمارکی در "داستان بزرگمهر حکیم" از او به عنوان شخصی معماگونه و مرموز یاد می‌کند که وجود خارجی ندارد و معتقد است که بزرگمهر صورت تحول یافته بُرزمهر است که همان برزویه طیب است که پزشک دربار انوشیروان بود. پژوهش‌های آرتور کریستن سن را عبدالحسین میکده با عنوان "داستان بزرگمهر حکیم" به فارسی ترجمه کرد و آن را در شماره‌های ۶ تا ۱۲ مجله مهر از آبان ۱۳۱۲ تا اردیبهشت ۱۳۱۳ منتشر ساخت. تئودور نولدکه نیز بزرگمهر را شخصیتی شبه افسانه‌ای در نظر گرفته است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۲۷۵). استاد ملک الشعراء بهار بر این عقیده است که این نام گویا مصحّف بُرزمهر بوده است که او را زرمهر هم نوشته‌اند و گویند از وزرای خسرو کواتان بود. (بهار، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۲) یارشاطر مطابق پندنامه‌ی یادگار بزرگمهر او را "متصدی جزیه، خواجگان و پیشکار کاخ در شهر آنتیوخیا - خسرو" دانسته (یارشاطر، ۱۳۷۷: ۱۰۶) و نفیسی واژه بزرگمهر را تحریف و مصحّف کلمه بزرگ فرم‌دار می‌داند (نفیسی، ۱۳۸۷: ۲۵۹). دکتر زهرا دُرّی در پژوهشی تحت عنوان "بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ" می‌گوید: "برزویه هم برزویه است و هم بزرگمهر و با تمام ویژگی‌هایی که برای

بزرگمهر به ثبت رسیده نمود تاریخی داشته است (دُرّی، ۱۳۹۰: ۵۵). دکتر رضا شعبانی در کتاب "بزرگمهر حکیم" با بررسی متون مختلف سعی در زدودن شک و تردید پیرامون افسانه‌ای بودن بزرگمهر دارد. قراین و اسناد مختلف و سخنان و اندرزهایی که به او منتسب است حکایت از حضورش در اداره امور مملکت بوده است. در این مقاله به بررسی شخصیت بزرگمهر از آغاز ورودش به دربار انوشیروان تا فرجام زندگی او پرداخته شده است.

ورود بزرگمهر به دربار خسرو انوشیروان

بر اساس منابع فارسی و عربی دوره‌ی اسلامی از جمله فردوسی و ثعالبی، نخستین آگاهی از حال بزرگمهر آن است که وی در نوجوانی دانش‌آموخته مکتب‌خانه‌ای در مرو بود. در آن زمان انوشیروان خوابی دید که در جامی زرین شراب می نوشد و خنزیری نیز پوزه خود را در آن جام نهاده و با او شراب می‌نوشد. صبح شاه از موبدان معنی خواب را خواستار شد، اما آنها از تعبیرش عاجز بودند، تا این که موبدان کاردان در اطراف کشور به جستجو پرداختند و در مرو، موبدی را یافتند که کودکان را آموزش می‌داد، وقتی تعبیر خواب را از او پرسیدند، وی نیز نتوانست آن را تعبیر کند. یکی از شاگردان او جوانی بود موسوم به بزرگمهر برخاست و:

باستاد گفت این شکار منست گزاریدن خواب کار من است

موبد او را ملامت کرد و گفت: "می‌خواهی غوره نشده مویز شوی." اما مردی که برای پیدا کردن خوابگزار آمده بود گفت: نمی‌توان انکار کرد که خدا می‌تواند به چنین طفلی قدرت فهم اعطا کند. سپس به بزرگمهر گفت تعبیرت چیست؟ بزرگمهر گفت: "تعبیر خواب را در حضور شاه خواهم گفت." او را از مرو به درگاه خسرو انوشیروان آوردند. و در تعبیر خواب شاه گفت: "در بین زنان و کنیزانت مردی است که در عشرت با یکی از آنها با تو شرکت دارد." شاه گفت: "مایلم دلیلی برای گفتارت بیاوری." بزرگمهر گفت: "باید امر دهی کلیه زنان و کنیزانی که در سراها و خانه‌های سلطنتی هستند بیایند و از مقابل ما بگذرند."

برهنه دگرباره بگذارشان بژرفی نگهدار بازارشان
غلامی پدید آمد اندر میان بالای سرو و بچهر کیان

انوشیروان از کنیزک پرسید این مردک کیست؟

چنین گفت زن کو ز من کهترست جوانست و با من ز هم مادرست
پدر ما جدا مادر ما یکیست ازو بر تن من ز بد راه نیست
چنین جامه پوشید کز شرم شاه نیارست کردن برویش نگاه

بهبانیه چنین کرد آن ماه روی ز بیم و نهیب شه مهر جوی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۴۵)

انوشیروان چون از خیانت آن دو آگاه شد هر دو را اعدام کرد و به بزرگمهر جایزه داد و او را جزء محارم مخصوص در آورد و مقامش چنان بالا گرفت که به روایت ابن بلخی "در مقابل تخت انوشیروان برای او کرسی زر نهادند". (ابن بلخی، ۱۳۸۴: ۹۷)

حداقت و کیاست بزرگمهر در رمزگشایی معماها

درخشانترین اقدام بزرگمهر در دوران وزارت گشودن راز بازی شطرنج بود که با اندک تفاوتی در آثار نویسندگان گوناگون از جمله فردوسی، ثعالبی و مولف مجمل التواریخ و القصص آمده است. شاه هندوان به نام دیوشرم (دابشلم) برای آزمودن خرد و دانایی ایرانیان و با توجه به سود خویش، شطرنجی را با هدایای گرانبهائی به همراه بزرگترین دانشمند دربار خود به ایران فرستاد و از انوشیروان خواست آن را رمزگشایی کند و گرنه دیگر باجی نخواهد داد. بزرگمهر دانست که شطرنج را بر مثال حرب ساخته‌اند:

همی جست بازی چپ و دست راست همی راند تا جای هر یک کجاست
به یک روز و یک شب چو بازی بیافت از ایوان سوی شاه ایران شتافت

بزرگمهر چون بازی را رمزگشایی کرد:

غمی شد فرستاده‌ی هند سخت بماند اندر آن مرد بیدار بخت

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۷۰)

بنابر روایت مجمل التواریخ و القصص "بزرگمهر در عوض آن بازی نرد بساخت، و به هندوستان فرستاد، و همه حکماء هند جمع شدند، نتوانستند شناخت که آن بازی بر چه سان است، و بر دانش او خستو شدند، و بزرگمهر نرد بر سان فلک ساخت و گردش آن به کعبتین چون ماه و آفتاب و خان‌ها بخشیده بر آن امثال. (مجم‌التواریخ و القصص، ۳۸۱: ۷۵) احتمالاً اختراع شطرنج و نرد، ارتباط فرهنگی ایران و هند را در زمان انوشیروان نشان می‌دهد. کریستن سن گوید: "به احتمال قوی این شخص مشهور و مرموز که نام او را ملحق به قصه ورود شطرنج به ایران کرده‌اند، همان برزویه طیب باشد" (کریستن سن، ۱۳۷۲: ۹۵-۹۶). در استدلال کریستن سن، نخستین دلیل یکی بودن این دو شخصیت آن است که برزویه تلفظ محبت‌آمیز برزمهر و برزمهر شکل اصلی و صحیح بزرگمهر است؛ دلیل دوم آنکه پادشاه هند که شطرنج را به ایران فرستاد "دیوسرم" نام داشته و کتاب کليلة و دمنه برای دیوسرم یا داب سلم یا دابشلم روایت شده است، سومین دلیل آنکه برزویه و بزرگمهر هر دو از مردم مرو بودند. استدلال دوم تنها بیانگر آن است که بازی

شطرنج و کتاب کلیله و دمنه در اختیار یک پادشاه هندی بوده است و در استدلال سوم بزرگان دیگری چون باربد از مردم مرو و منسوب به ساسانیان بوده‌اند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۰۸) و دلیلی برای آمیختن شخصیت آنان و دیگر شهروندان مرو وجود ندارد. کریستن سن گفتار مولف فارسنامه مبنی بر وجود کرسی زر در کنار تخت انوشیروان برای بزرگمهر را مورد انتقاد قرار داده، و آن کرسی را محل نشستن "بزرگ فرمدار" دانسته که در اصل "بزرگ دبیر" یا "وزیر" انوشیروان بوده، ولی در تحقیق او هویت این وزیر روشن نشده است. و دیگر سخن اینکه در هیچ منبعی از پدر برزویه با نام بختگ یا سوخرا یاد نشده است و بر اساس باب برزویه طبیب در آغاز کلیله و دمنه، پدر برزویه از لشکریان بوده ولی نامی از او نرفته است، و برزویه طبیب پس از انجام مأموریت از هند و آوردن کتاب کلیله و دمنه، به جای پاداش از خسرو انوشیروان می‌خواهد تا به بزرگمهر دستور دهد تا بابتی مشتمل بر صفات برزویه بنویسد تا نامش در روزگار باقی و مخلد شود و این امر صورت می‌گیرد. به احتمال زیاد چون بزرگمهر در علم نجوم تبحر داشت پیشگویی می‌کرد همان طور که فردوسی روایت کرده:

براز ستاره چو او کس نبود ز راه پزشکی ز کس پس نبود

همچنین نویسندگان و علمای نجوم دوره اسلامی از کتابی در صناعت احکام نجوم به نام "البزیدج = گزیده" اثر فالیس رومی یاد کرده‌اند که بزرگمهر آن را تفسیر کرده است. (ابن ندیم، ۱۳۵۲: ۳۲۸) از جمله پیشگویی‌های بزرگمهر آن بود که قیصر روم، رسولی را با هدیه و نامه به همراه دُرَج و قفلی سر بسته به دربار شاه ایران می‌فرستد و می‌گوید:

بدین دُرَج و این قفل نابرده دست نهفته بگویند چیزی که هست
فرستیم باژار بگویند راست جز از باژ چیزی که آئین ماست

انوشیروان از مردم با کیاست دربار حل معما را خواستار شد ولی هیچ یک قادر به جواب و تعبیر معما نشدند. بزرگمهر که در این زمان در زندان شاه محبوس بود و نابینا شده بود، از زندان آزاد شد و شاه با طلب معذرت، با او از صندوق صحبت کرد و سر محتوای آن را از او درخواست. بزرگمهر برای جواب یک شب مهلت خواست و فردا بر اسب سوار شد و به دو نفر از خدمتگزارانش امر داد که جلوی او بروند و اولین کسی را که در راه می‌بینند به او بگویند. زنی عبور نمود و بزرگمهر از او پرسید آیا دوشیزه است یا شوهر کرده است، جواب داد که دوشیزه است. بزرگمهر براهی که می‌رفت ادامه داد و زنی دیگر رسید، از او سوال کرد آیا شوهری دارد یا نه؟ زن جواب داد که شوهری دارد، پرسید اولاد دارد، زن جواب داد خیر. بزرگمهر براه افتاد و زن ثالثی که از پهلوی بزرگمهر گذشت جواب داد اولاد دارد. بزرگمهر جواب معما را پیدا کرد و گفت در این صندوق مهور سه مروارید است که یکی نسفته، یکی نیم سفته، و یکی سفته است.

سه دُرُ است رخشان بدرج اندرون غلافش بود زان که گفتم فزون

یکی سفته و دیگری نیم سفت دگر آن که آهن ندیدست جفت

چون صندوقچه را باز نمودند چنان بود که بزرگمهر گفته بود و سه مروارید یافتند.

سه گوهر بدان پرده اندر نهفت چنان هم که دانای ایران بگفت

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۸۴)

"انوشیروان از هوش بزرجمهر متحیر شد، از خشمی که به او آورده بود پشیمان گشت و آن را به مشیت و اراده خدا مربوط دانست. فرستاده قیصر از طرف صاحب خود ملتزم به پرداخت خراج شد". (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۶۳۴) در خیلی از موقعیت‌ها بزرگمهر حکیم و دانش‌شعار به "نمی دانم" خود اعتراف می‌کرد. روزی خسرو انوشیروان در نزد رسول روم از بزرگمهر پرسید "ای فلان همه چیز در عالم تو دانی؟" بزرگمهر گفت: نه، ای خدایگان، خسرو از آن طیره شد و از رسول خجل گشت، پرسید که: همه چیز پس که داند؟ بزرگمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزائیده‌اند. (عنصرالمعالی، ۱۳۸۲: ۴۵) روزی زنی پیش بزرگمهر آمد و از وی مساله ای پرسید که بزرگمهر سر آن سخن ندانست و گفت نمی دانم، آن گفت: تو که این ندانی، این نعمت خدایگان ما به چه چیز می‌خوری؟ بزرگمهر گفت: بدان چیز که دانم و بدان که ندانم ملک مرا چیزی نمی‌دهد (عنصرالمعالی، ۱۳۸۲: ۵۳) و اگر بدان ستانمی که ندانمی همه مال جهان مرا دهند پسند نیاید. (غزالی ۱۳۶۱: ۲۲۶) بزرگمهر در بعضی جاها بنا بر مصلحت و درایت، سکوت و خاموشی اختیار می‌کرد. روزی گروهی از حکمای دربار انوشروان در باره موضوعی بحث می‌کردند که بزرگمهر خاموش بود، از او پرسیدند، چرا با ما در این بحث سخن نگوئی، گفت: وزیران بر مثال اطباء‌اند و طیب دارو ندهد جز سقیم را، پس چون بینم که رای شما بر صوابست مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت نباشد.

چو کاری بی فضول من بر آید مرا در وی سخن گفتن نشاید

وگر بینم که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است

(سعدی، ۱۳۷۹: ۸۸)

باستانی پاریزی آورده است: زمانی رومی‌ها پیش بوزرجمهر آمدند و از او پرسیدند چه چیز در دنیا از همه چیز مهمتر است؟ او گفت: زن، مرگ و یک چیز دیگر که آن را فعلاً نمی‌گویم. آنها تعجب کردند و پیش انوشیروان این نکته را مطرح کردند و توضیح خواستند. انوشیروان با حضور بوزرجمهر دوباره همین سوال را تکرار کرد، بوزرجمهر جواب داد: زن، اگر زن نبود، آیا انوشیروان از زیر بوته خار در می‌آمد؟ مرگ، اگر قباد نمی‌مرد، انوشیروان کجا به تخت می‌نشست؟ بوزرجمهر در باب سومی اکراه داشت که حرف بزند، اما انوشیروان اصرار کرد. بوزرجمهر گفت: آیا امان می‌دهید؟ انوشیروان امان داد. بوزرجمهر گفت: احتیاج! و البته دیگر توضیحی نداد، انوشیروان و رومی‌ها اصرار کردند، بوزرجمهر گفت چون امان یافته‌ام می‌گویم: آخر اگر احتیاج نبود، مثل من عالم دانشمندی، آیا می‌آمد در دستگاه آدم بحث بسیطی مثل قبله عالم خدمت کند؟

این درست همان حرفی است که هزار سال بعد ناپلئون به وزیر خارجه خود پرنس تالیران گفت: ناپلئون به تالیران گفت، می دانم که به محض اینکه سقوط کنم، تو دوباره وزیر خارجه حکومتی هستی که جانشین من شده و مرا شکست داده است، همه اینها را می دانم، ولی چه کنم که سیاست نمی دانم و به تو احتیاج دارم! (باستانی پاریزی، ۱۳۹۰: ۵۰۶) تبحر در پیشگویی و آگاهی از رازهای سر به مهر توسط بزرگمهر باعث شده است که پیشگویی انقراض دولت ساسانی (نظام الملک، ۱۳۴۷: ۲۴۶) و پیشگویی ولادت پیامبر اسلام (ص) را به بزرگمهر نسبت دهند. (غزالی، ۱۳۵۱: ۳۵۴) در تمامی این حکایت‌ها، دانش بزرگمهر از دو راه عرضه شده است یا از راه تعبیر خواب، یا با نوعی دریافت شهودی. از این رو سهروردی در تشریح قواعد و ضوابط فلسفه اشراق در باب نور و ظلمت، اساس حکمت اشراق را شیوه دانایان سرزمین پارس و از جمله بزرگمهر دانسته است (سهروردی، ۱۳۶۱: ۱۹).

فرجام کار بزرگمهر

نظرات نویسندگان دوره اسلامی در مورد فرجام کار بزرگمهر مختلف است، دینوری و ابن اسفندیار درباره مرگ او سکوت کرده‌اند. گروهی به ادبار بزرگمهر در پایان زندگی او اشاره می‌کنند و با طرح روایت‌های گوناگون، علت آن را بد گمانی انوشیروان نسبت به وی می‌دانند. بزرگمهر در هر فرصت و امکانی که پیش می‌آمد، شاه جوان را پند و اندرز می‌داد و می‌گفت:

چنان دان تو ای شهریار بلند که از پند کس بر نگیرد گزند

او همیشه شاه را به نیک نامی و نیکو منشی، فرهنگ دوستی، دانش اندوزی و میانه‌روی، دوری از دروغ و کینه ورزی دعوت می‌کرد.

به کسری چنین گفت بوزرجمهر که چون می‌خرامد به کامت سپهر
مبادا به کس کینه ورزد دلت ملرزان دلی تا نلرزد دلت

در جایی دیگر چنین اندرز داده است:

چو داری بدست اندرون خواسته زر و سیم و اسپان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد نباید فشاند و نباید فشرد

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۴۶)

بزرگمهر عقیده خود را راجع به روزگار نه تنها در بیان، بلکه در عمل نشان می‌دهد. ماجرا این است که یکبار بر اثر سوء تفاهمی، انوشیروان بر او خشم می‌گیرد و وی با آنکه به آسانی می‌تواند بیگناهی خود را ثابت کند، خاموش، می‌ماند. انوشیروان فرمان به زندانی کردن او می‌دهد. پس از چندی به او پیغام می‌فرستد که حالش چگونه است؟ بزرگمهر به جای عذرخواهی یا التماس:

چنین داد پاسخ به مرد جوان هر روزم به از روز نوشیروان

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۸۳)

شاه در خشم می شود و دستور می دهد او را در چاه تاریکی در بند کنند و چون مدتی می گذرد، دوباره از حال او جویا می شود، بزرگمهر پاسخ می دهد که روز من از روز شهریار بهتر است. انوشیروان از این جواب بر می آشوبد و دستور می دهد او را در تنور آهنی تنگ و تاریکی افکنند و اطرافش را سیخ و پیکان بچینند بدانگونه که امکان تکان خوردن نداشته باشد. بعد از مدتی قاصدی از طرف شاه فرستاده می شود تا به طعنه بگوید:

بگوش که چون بینی اکنون تنت که از میخ تیز است پیراهنت؟

بزرگمهر دست از تند گویی و به قول امروزی ها "رگ گویی" بر نمی دارد و با صراحت می گوید "روز من از روز نوشیروان بهتر است". انوشیروان که دیگر حیرت زده و مستاصل شده است یکی از نزدیکان خود را همراه با دژخیمی نزد او می فرستد تا از او بخواهد که حقیقت امر را بگوید که چگونه در بند و شکنجه، حال خود را بهتر از حال او می داند. بزرگمهر جواب می دهد:

بدان پاکدل گفت بوزرجمهر	که نمود هرگز به ما بخت چهر
نه این پای دارد به گردش نه آن	سر آید همه نیک و بد بی گمان
چه با گنج و بخت و چه با رنج سخت	بیندیم هر دو به ناکام رخت
زسختی گذر کردن آسان بود	دل تاجداران هراسان بود

بر اثر همین جواب ها بود که همچنان در زندان ماند تا:

دلش تنگ تر گشت و باریک شد دو چشمش ز اندیشه تاریک شد

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۶۸۳)

در این مثال بزرگمهر نشان می دهد که رنج و راحت روزگار و عزت و خواری آن در چشم مرد روشن بین یکی است و او در هر حال دل بر جهان گذران نمی بندد، و به تعبیر داوری مازندرانی:

روزگار و هر چه در وی هست بس ناپایدار است ای شب هجران تو پنداری برون از روزگاری

عطار نیشابوری در الهی نامه روایت کرده که بعد از نابینا شدن بزرگمهر در زندان، او را برای حل معمای رسول رومی احضار کردند، پس از حل معما، شاه از او پرسید در برابر زحمت خود چه می خواهی؟ بزرگمهر گفت: ای پادشاه عالم فرمان بدهید تا چشمان مرا به جای خود بنهند تا بتوانم بینم، انوشیروان گفت: ای فرزانه تو خود می دانی که چنین چیزی ممکن نیست، بزرگمهر گفت: ای پادشاه بعد از این اگر خواستی از

کسی چیزی بگیری، آن چیز را بگیر که اگر پشیمان شدی بتوانی آن را به خودش برگردانی (ثروتیان، ۱۳۷۸: ۲۷۱).

مکن تندی زکس چیزی ستان تو که گر خواهی توانی دادش آن تو

بیهقی در تاریخ خود در باره جرم و عاقبت بزرگمهر آورده که انوشیروان او را به جرم تغییر دین از زردشتیگری به عیسویت، تا دو سال با شرایط سختی محبوس کرد، ولی بزرگمهر با صبوری و رضایت دادن به تقدیر الهی، تحمل کرد، اما شاه در آخر بفرمود "تا او را کشتند و مثله کردند و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ" (بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۷۵) به هر حال اینکه مجازات سنگینی نصیب بزرگمهر شده، شاید از این جهت بوده است که بزرگمهر - مرد حکیمی که در نظریات اجتماعی خود می‌گفت: "مردم نادان را در نعمت و دانایان را در ذلت می‌بینم و می‌دانم که ترتیب و تنظیم امور در اختیار انسانی نیست" (مجله مهر، ۱۳۱۲: ۵۳۲) با زیاده روی در قتل و کشتار بد دینان موافق نبوده است و این نکته را هم، در اتهامی که به او زده‌اند، می‌شود ثابت کرد. مسعودی مورخ روایت کرده، پرویز، پس از سیزده سال سلطنت، وزیر را متهم کرد که به زندیقان ثنوی مذهب متمایل است و بفرمود تا او را حبس کنند و بدو نوشت: "ثمره علم و نتیجه عقل تو این بود که درخور کشتن و سزاوار مجازات شدی" (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۷۰) مسعودی در این زمان بوزرجمهر را وزیر پرویز می‌داند و از قول پرویز بیان سخن می‌کند. البته پرویز اسم نیست، یک نوع لقب است، یعنی کسی که شکست ناپذیر است و همیشه پیروز است. شاید برای انوشیروان هم ندرتاً این لقب به کار برده شده (؟) در روزگاری که دکترین تند و بی‌امان مزدک، پهنه ایران را فرا گرفته بود، برای مقابله با آن غیر از زور و حيله، مقداری فکر و اندیشه می‌بایست پای به میدان بگذارد. بزرگمهر چنان می‌نماید که هرگز با قتل عام یک طبقه بزرگ از جامعه همراه نبوده و همین امر موجب تباین میان او و شاه شده است. بیهقی می‌نویسد وقتی بزرگمهر را به زندان می‌بردند، مردم بر راه او صف کشیده می‌گفتند: "ما را از علم خویش بهره‌دادی، و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم. ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی، و آب خوش ما بودی که سیراب از تو شدیم، و مرغزار پر میوه ما بودی که گونه گونه از تو یافتیم، و تو نیز از آن حکیمان نیستی که از راه راست باز گردی" (بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۷۲) به احتمال زیاد می‌شود حدس زد که بزرگمهر با تند روی‌های شاه در قلع و قمع مخالفان، به عنوان مزدکی بودن و نادیده گرفتن اختلافات طبقاتی مخالفت کرده است. این معنی استنباط از این شعر فردوسی است که می‌گوید:

چنین گفت با شاه بوزرجمهر	که یک سر شگفت است کار سپهر
یکی مرد بینی با دستگاه	رسیده کلاهش به ابر سیاه
که او دست چپ را نداند ز راست	ز بختش فزونی نداند زکاست
یک از گردش آسمان بلند	ستاره بگوید که چونست و چند

فلک رهنمونش به سختی بود همه بهر او شور بختی بود

تظاهرات مردم به نفع او، نیز، ظاهراً مایه نکبت و وحشت شاه و ثروتمندان و اهل بیوتات و اصفهبدان از او شده بود و زندانی شدن او را مهر تسجیل نهاده‌اند. احتمالاً همین تظاهرات مردم، بوزرجمهر را هم مغرور کرده بود و آخر کار به ضررش تمام شد، زیرا وقتی انوشیروان از او خواست که تغییر رویه دهد، گفت: زندگانی ملک دراز باد! مرا مردمان حکیم و دانا و خردمند روزگار می‌گویند، پس چون من از تاریکی به روشنایی آمدم، به تاریکی باز نروم که نادان بی‌خرد باشم (بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۷۲) گرفتاری بزرگمهر و هر وزیری که به رای خویش متکی بوده همیشه این بوده است که چگونه قدرت اهل سلاح و نظامیان و سپاهیان را که همیشه دست راست پادشاهانند، کم و محدود و کوتاه سازند. این همان مشکلی است که ابن سینا هم در همدان بدان دچار شد، خواجه نظام‌الملک هم بدان گرفتار بود، قائم مقام هم همین مشکل را داشت و مصدق هم به کودتای همین‌ها به زندان رفت. بزرگمهر همیشه در برابر سوء استفاده فرماندهان نظامی می‌ایستاد و می‌گفت: رضا نباید داد که لشکر را این قدرت و تمکین باشد، و صریحاً اعلام می‌کرد که "اینان بر مردم ولایت رحمت و شفقت ندارند، و همه در آن کوشند که کیسه خویش پر زر کنند، و غم ویرانی ولایت و درویشی رعیت نخورند" (نظام‌الملک، ۱۳۷۵: ۲۲۶). از آنجا که ورود در سیاست، خیلی آسانتر است از خروج از آن، اشخاصی چون بزرگمهر، حسنک و قائم مقام و امیر کبیر که وارد دنیای سیاست شده بودند چون قرار بر مقاومت گذاشته بودند به سرنوشت دردناک گرفتار شدند. در رژیم استبداد یا به قول قدما "رژیم انا و لا غیر" است که امیر کبیر در هنگام انتقال به کاشان گفت: من اشتباه کرده بودم که تصور می‌کردم مملکت وزیر عاقل می‌خواهد، خیر مملکت پادشاه عاقل می‌خواهد (مکی، ۱۳۹۶: ۳۶۵).

نتیجه گیری

بزرگمهر که در کتب مواظ و بلاغی بیشتر از روایات تاریخی از او یاد شده است، با همان سیمای مبهم و نیمه افسانه‌ای خویش، روشن بینی عصر ساسانی را تجسم می‌بخشد. در منابع ایرانی و عربی دوره اسلامی نه فقط به عنوان وزیر دانای انوشیروان، بلکه به عنوان یک دانشمند، قهرمان ملی، دانای رازهای مکتوم و عامل سر شکستگی دولت‌های هند و روم در برابر ایران معرفی شده است. شخصیت بزرگمهر محاط در نصایح و پندهایی است که از او به جای مانده است. او در پند نامه خویش به انوشیروان، حاصل اندیشه و جهان بینی خود را در قالب اندرزگویی به انوشیروان عرضه می‌کند و چکیده حکمت خویش را در اصولی چند در اختیار او قرار می‌دهد که رعایت آنها موجب تامین امنیت شاه و مردم بوده است. وزیر هر چند مقتدر و مستعد و تیزبین باشد نیاز به محیط امن و امانی دارد تا در آن به کار خود ادامه دهد، ولی نظارت بر دستگاه سلطنت با زوال قدرت وزارت قرین می‌گردد. بی‌اعتمادی سلطان به وزیر و نفوذ عناصر نظامی، باعث تضعیف وزیر و سلب قدرت او از تشکیلات می‌شد. بنابر روایات و منابع، بزرگمهر چون مظهر اراده ملی و

حامی ملت بود، در نهایت مغضوب دستگاه رسمی و دینی کشور قرار گرفت و به جمع شهیدان اندیشه پیوست.

منابع

- ابن الندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۲) الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، امیرکبیر
- ابن بلخی، فارسنامه (۱۳۳۹) به تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، اوقاف گیب
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۴۰) مسالک و ممالک، ترجمه فارسی کهن، به کوشش ایرج افشار،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۹۰) سنگ هفت قلم، تهران، نشر علم
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء) (۱۳۷۳) سبک‌شناسی، تهران، زوار
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۸) تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران،

مهتاب

- ثروتیان، بهروز (۱۳۷۸) طنز و رمز در الهی‌نامه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی
- ثعالبی، ابومنصور حسین بن محمد المرغنی (۱۹۶۳ م) غرر السیر (تاریخ اخبار ملوک الفرس و سیرهم)،

تهران، چاپخانه اسدی

- دُرّی، زهرا (۱۳۹۰) بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ، تهران، زوار
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۹) گلستان، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، جرس
- سهروردی، یحیی (۱۳۶۱) حکمه الاشراق، ترجمه جعفر سجادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۸۲) گزیده قابوسنامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران،

امیر کبیر

- غزالی طوسی، امام محمد بن محمد (۱۳۶۱) نصیحه الملوک، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران،

بابک

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵) شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران، بهزاد
- کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۲) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب
- ----- (۱۳۱۲) داستان بوزرجمهر، ترجمه عبدالحسین میکده، مجله مهر
- مجمل التواریخ والقصص، مولف مجهول (۱۳۸۱) به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، دنیای کتاب
- مکی، حسین (۱۳۹۶) زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر، تهران، دنیای کتاب
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۰) مروج‌الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده تهران، علمی

و فرهنگی

- نظام الملک طوسی، ابوعلی (۱۳۷۵) سیاستنامه (سیرالملوک)، به کوشش جعفر شعار، تهران، امیرکبیر
- نفیسی، سعید (۱۳۸۷) تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران، کتاب پارسه
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- یارشاطر، احسان و دیگران (۱۳۷۷) تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۳ قسمت دوم، تهران، امیرکبیر

Bozorgmehr Wise Counselor

Abstract

In the history of countries, there have always been great people whose contemporary people have boasted their existence and have always been proud of them. These great people have become a legendary figure over time for the general public through the action they have done. One of these great men who symbolized wisdom among Iranian bureaucrats and whose life was partly involved in ambiguity and myth is Bozorgmehr Hakim. In Iranian history and literature, ethical, philosophical statements, as well as words of advice and anecdotes have been attributed to him, which emphasize his wisdom and patriotism. The Iranians have presented their human values by quoting those great men who have been exemplary and tactful both in history and in the construction of legend. Undoubtedly, Bozorgmehr Hakim is one of those bright figures. He was one of the heroes who joined the group of martyrs of thought and became legendary. Thus, it is necessary to investigate his legendary and real character.

Keyword: Bozorgmehr, wise, Anoshirvan, Sasaniand, Minstry